

دکتر فیض اله بوشاسب گوشه

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

f-boushasb@iaun.ac.ir

علی بهادری

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

bahadoree@yahoo.com

مسیحیت و مسیحیان در روزگار نامسلمانی ایلیخانان مغول در ایران

چکیده

مغولان در عین حال که مردمانی بدوی بوده و از ادیان و آیین‌های جهانشمول روزگار خود بهره‌مند و برخوردار نبودند، افرادی به تمامی بی‌دین و بی توجه به دیانت و اثر بخشی آن در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی هم نبودند. شمنیزم، مجموعه آداب و عقایدی بود که جهان بینی و ایدئولوژی مغولان ملهم و متأثر از باور فلسفی و باورمندی‌های قومی و غیبی مبهم آن بود. رویارویی و مواجهه مغولان با انبوه سرزمین‌های نو گشوده و آراء و افکار و عقاید متفاوت مردمان آن، بعلاوه ضرورت نوعی سیاست‌ورزی و استراتژی در چگونگی تعامل و تقابل اجتماعی با آن مردمان، بویژه در امر دین و باورهای مذهبی آنها که در نبود نهادهای اجتماعی امروزی بخش بزرگی از ساختار و سازمان زندگی اجتماعی و فردی آدم‌ها را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود ایجاب می‌نمود تا مغولان رویکرد جدید و مشخصی در مناسبات دینی از خود ارائه کنند ..

مسیحیت در این دوره‌ی تاریخی به پشتوانه حمایت حاکمیت سیاسی وقت و نوع تعامل دستگاه حاکم با بزرگان و بدنه‌ی جامعه‌ی مسیحی و حمایت و هدایت ساختار سیاسی و اقتصادی آن روزگار، شرایط ویژه یافته و متفاوت از تمام دوره‌های حیات خود در ایران گونه‌ی متفاوتی از حیات سیاسی و ایمانی خود را تجربه کرد . نگارندگان در این پژوهش بر آنند تا رویکرد امرای ایلیخانی مغول در عهد نامسلمانی ایشان، از آغاز زمامداری هلاکوخان تا غازان خان را نسبت به مسیحیت و مسیحیان بررسی و تحولات و تأثیرات اجتماعی ناشی از این رویه و رویکرد را انتاج نمایند .

کلید واژه‌ها: ایلیخانان، مسیحیت ، مسیحیان ، ایران

مقدمه

دوره حاکمیت سیاسی مغولان و ایلخانان در تاریخ ایران از جهات بسیاری پدیده ایستبا ویژگی‌ها و خصوصیات منحصر به فرد، که جز در آن دوره‌ی تاریخی به وقوع نپیوسته است. تفاوتی که مغولان از حیث نژاد، زبان، دین و باورها و آداب و عادات و عناصر فردی و اجتماعی با مردم ایران به عنوان یکی از سرزمین‌های بلاد مفتوح آنها داشتند، پیامدها و عواقب خوب و بد بسیاری را برای بیش از یک سده حاکمیت در تاریخ حیات سیاسی و اجتماعی ایران و ایرانیان بر جا گذاشت، این تفاوت و دوگانگی و بیگانگی هر چه از آغاز تشکیل سلسله ایلخانی فاصله گرفت کمرنگ‌تر و کم اثرتر شد. اما اثربخشی آن خاصه در دوره استیلا ایلخانان نامسلمان، در فرهنگ و تمدن و تاریخ ایران عمیق و پا برجا بود.

رویکرد سیاسی و دینی ایلخانان چارچوب‌های رسمی موجود در جامعه ایران روزگار ایشان را دگرگون کرد. مبنا و اساس مشروعیت سیاسی حاکمان و سلسله‌های ایرانی که برای چند سده تنها از یک منبع و مرکز قدرت - خلافت عباسی - متأثر بود در تحولی عمیق، سازوکاری متفاوت یافته و قدرت معنوی و مادی خلیفه به تمامی از میان رفت و تشکیلات خانی مغولی حسب سلسله مراتبی جدید جایگزین آن گردید. حاکمیت‌های خرد و جزء که غالباً هم متأثر از تحریک و ترغیب خلافت بغداد، در نزاع و ضدیت با هم بودند، به تمامی در حاکمیت نو ظهور، یکپارچه شده و یک تمامیت ارضی تحت استیلا یک حاکم غیر ایرانی برای ایرانیان حاصل آمد.

دین به عنوان اثربخش‌ترین نهاد سیاسی و اجتماعی در روزگاران گذشته در تعاملی دو سویه با حاکمیت سیاسی ضمن مشروعیت بخشی به حاکم و حاکمیت، خود نیز از پشتوانه قدرت و ثروت حاکم منتفع شده و از این دو آبشخور به قدر کفایت فربه می‌شد. در

روزگار قبل از حاکمیت ایلخانان، اسلام سنی دین رسمی مقبول دربار خلافت عباسی و بیشتر دربارهای سلسله‌ها در چند سده حاکمیت حکومت‌های مستقل و غیرمستقل در ایران بود. مقبولیت و گستره‌ی این نحله مذهبی آن چنان عمیق و بسط یافته بود که حتی آل‌بویه که داعیه شیعه‌گری داشتند و بر خلافت و خلفا هم مسلط شدند، امکان آنرا نیافتند که به جد با آن در آویخته و به فکر جایگزین نحله دیگری برای آن باشند.

ورود مغولان و شکل‌گیری حاکمیت سیاسی آنها به شدت نهاد دین، به ویژه اسلام سنی را از رویکرد و رویه سیاسی و مذهبی خود متاثر و تضعیف کرد. بویژه در دوره‌ی حاکمیت امرای نامسلمان ایلخانی که توجه ویژه‌ای به ادیان و اقلیت‌های مسیحی و بودایی داشتند اثربخشی یک‌جانبه و بی‌رقیب اسلام سنی از میان رفت و حتی در مواردی بزرگان و اکابر دینی و فکری این نحله‌ی دینی تحت تعقیب و آزار حاکمیت و حاکمان بلاد قرار گرفتند.

وجود زنان مسیحی در دربار و حرمسرای ایلخانی به عنوان مادر یا همسران ایلخانان در عصر نامسلمانی آنها، ضرورت یافتن قوای متحد یعنی دول مسیحی اروپائی در مواجهه و مقابله با تنها دشمن غیرقابل شکست و بازدارنده یعنی ممالیک مصر، و ضرورت شکستن قدرتی سیاسی و مذهبی در بدنه و میانه جامعه با پیشینه‌ای فراتر از شش قرن، جملگی ایجاب می‌کرد تا ایلخانان توجه خود را به آیینی غیر از آیین مرسوم مقبول موجود در ایران روزگار خود متمرکز کنند. آنها اگرچه به تمامی و یکجانبه و متعصبانه به مسیحیت و مسیحیان نپرداختند اما مسیحیت و مسیحیان بیش از سایر اقلیت‌های دینی بنا به ضرورت‌های یاد شده و هم به دلیل فقدان پیشینه و پذیرش عام آیین بودایی در ایران مورد توجه و مذاقه مغولان قرار گرفت. هر چند این توجه در همه‌ی سال‌های این دوره با ایلخانان مختلف یکسان و به یک اندازه نبود ولی به هر صورت باید گفت ضرورت‌های سیاسی یا تمایلات قلبی ایلخانان و ابناء و بیوت ایشان یک دوره رونق و آبادانی را برای مسیحیان و مسیحیت در تاریخ ایران به یادگار گذاشت، دوره‌ای که در روزگاران قبل و بعد خود تجربه‌ای مشابه نداشت.

باورمندی دینی و اعتقادات مذهبی در میان مغولان

مغولان مردمانی از اهالی صحرا و صحرائشین بودند که حیات اجتماعی آنها در ساختار زندگی ایلی و قبیله‌ای سازمان یافته بود. زندگی قبیله‌ای تا مدنیت مدرن و رشد افکار و آراء عقلی و مشرب‌های فلسفی حاصل از آن فاصله زیاد دارد اما این به آن معنا نیست که مغولان عاری از هر گونه باورمندی و اعتقاد و آیین بوده باشند. یاسای چنگیزی که معرف جهان‌بینی مغولان و نوع نگاه آنها به انسان، جهان و زندگی است این باورمندی و اعتقادات را به خوبی بازتاب می‌دهد. اگرچه یاسا تمامی باور مغولان و اصل اعتقاد آنها نبود بلکه نوع مدرن و مدونی از مجموعه بایدها، نیازها و ضرورت‌هایی بود که در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی از زبان بزرگان از جمله چنگیز،- خان بزرگ- بیان شده بود.

پژوهشگران، باورها و اعمال مذهبی مغولان را در قالب شمنیزم معرفی می‌کنند که خود اگرچه با یک دین سازمان یافته فاصله‌دار بود اما برخوردار از روحانیون و پیروان و تشکیلاتی بود که به آن امکان همزیستی مسالمت آمیز در کنار سایر ادیان را می‌داد، همین امکان بود که سبب می‌شد این آیین هرگز در میان مغولان کنار گذاشته نشود.^۱ آنان حتی در مواجهه با ملل و ادیان دیگر و در توجیه کشتار و فجایع حاصل از یورش خود یک توجیه دین‌گرایانه مطرح کرده و خود را با مأموریت الهی در فتح جهان می‌دانستند و متصرفات امپراتوری خود را بخشایش خدای آسمان به حساب می‌آوردند.^۲ و به زعم بعضی همین باور و اعتقاد بود که قدرت معنوی و روحی فوق‌العاده در مراحل اولیه‌ی تهاجم در دست و دل مغولان ایجاد کرد.^۳

باور به نوعی جنگ جهاد گونه و دین‌مدارانه در راستای اهداف و اغراض الهی را که مغولان از آن به (منگوتنگریکوچوندو) تعبیر می‌کردند^۴ چنان فراگیر و مقبول خاص و عام

بود که حتی مورخین مسلمان بعضاً آنرا به انحاء و اشکال مختلف پذیرفته بودند^۵ تا خاصیتی در ذات این مغول نبود، باری تعالی حمله روی زمین و حکومت فرزندان آدم را به ایشان ارزانی نداشتی^۵ البته مسلم است که پیوسته دین و اعتقادات و اغراض سیاسی و نظامی در تعاملی دو جانبه در خدمت هم قرار می‌گیرند اما واقعیت آن است که مغولان با هر عنوان و تعبیری، به باورهای غیبی، نیروهای ماورایی و سازوکار دینی در امور فردی و اجتماعی مؤمن و معتقد بودند، ضمن آنکه به تصریح یاسا نسبت به سایر ادیان هم به چشم حرمت می‌نگریستند^۶ و به زعم بعضی با شیوه‌ای ستودنی نسبت به دیگر ادیان با مدارا و اغماض برخورد می‌کردند^۷. بی‌جهت نبود که مغولان با ورود به سرزمین‌های نوگشوده خود در نهایت به دین مردمان آن سرزمین در آمدند، آنها در چین بودایی و در ایران مسلمان شدند^۸. خود چنگیز خان در عین حال که به هیچ دین دیگری ایمان نیاورد از برتری دادن ملتی بر ملتی دیگر اجتناب می‌کرد^۹ و این عدم تعصب را ابناء خان بزرگ هم مرعی می‌داشتند^{۱۰} و در اختلافات میان مذاهب دیگر کمتر به طور مستقیم دخالت می‌کردند^{۱۱}. اما مغولان در عین حال پایبندی خاصی به اصول مطرح در یاسای چنگیزی داشتند^{۱۲}. ولی علی‌رغم توصیه‌های مؤکد و مکرر در آن در برخورد بی‌تعصب و بدون تنگ نظری با ادیان و پیروان آنها در آن،^{۱۳} گاه و بی‌گاه سیاست‌های نا ملایم و خصمانه‌ای را نسبت به مسلمانان اتخاذ کردند که بیشتر منبعث و برآمده از اوضاع سیاسی بود. پیوسته به هنگام جلوس ایلخان جدید بر حسب این‌که وی چه دین و آیینی را بیشتر متمایل بود، سیاست مذهبی جدیدی اعمال می‌شد که به نفع هم‌کیشان ایلخان جدید بود^{۱۴}.

به طور کلی باید گفت مناسبات دینی و باورهای آیینی از نوع قبیله‌ای برآمده از شمنیزم در دید مغولان اموری مقدس و محترم بود، اگرچه تعیین دقیق این مطلب که این مسلک

در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی چگونه بوده به آسانی میسر نیست چرا که در دوران معاصر شکل نظام یافته‌ای از آن در دست نداریم.^{۱۵}

مغولان عموماً کمتر تبعیض مذهبی روا می‌داشتند و جز در ایامی که در روزگاران بعد به واسطه قرار گرفتن در رأس هرم قدرت سیاسی در سایر بلاد از جمله ایران و چین که مواضع دینی آنها متأثر از دیدگاه‌های سیاسی آنها شد نسبت به پیروان همه‌ی ادیان با دید اغماض می‌نگریستند. لذا باید گفت اگرچه مغولان چه در دوران قبایلی و چه در دوره حکومت و حاکمیت، به نسبت سایر فرق و ملل دیگر که به قهر و خشونت مواضع دینی و عقیدتی خود را تحمیل می‌کردند دارای دیدی همراه با تسامح و تساهل در امور عقیدتی بودند اما این مدارا و مسامحه بیشتر از آنچه که متأثر از تعالی اندیشه آنها باشد از بی-تفاوتی آنها ناشی می‌شد،^{۱۶} اما گاه و بی‌گاه عواملی این بی‌تفاوتی را جهت داده و جهت‌گیری سلطان تبعات ناخوشایندی را در این عرصه نسبت به دیگر ادیان و فرق و اقلیت‌ها گریبانگیر آنها می‌کرد.

مغولان و مسیحیت

مسیحیت از مدت‌ها پیش از شکل‌گیری امپراتوری مغولی با مغولان ارتباط یافته بود. قرن‌ها قبل از ظهور چنگیزخان برخی از قبایل به این دین گرویده بودند. اما این قبایل از سیاستی خاص پیروی نمی‌کردند و عامل اثرگذاری در عرصه سیاسی به حساب نمی‌آمدند و درست به همین علت چنگیزخان که سرگرم سیاست بود آنان را به عنوان عاملی در دسرساز به حساب نمی‌آورد.^{۱۷} در روزگار پس از چنگیز در زمان امارت اوکتای خان مسیحیان چون چینقای و قداق نویان در زمره امرایدربار به حساب می‌آمدند، چینقای وزارت و زمام امور دربار اوکتای را عهده‌دار بود. هیچ سندی بی‌تأیید او به خط اویغوری قانونی شمرده نمی‌شد.^{۱۸} در عهد سلطنت اوکتای خان وضع مسیحیان امپراتوری مغول در

مقایسه با اوضاع قبل از آنها تحت فرمانروایی مسلمانان بهبود یافت، پیش از آن در شهرهای مسلمان‌نشین، مسیحیان از آن آزادی عمل برخوردار نبودند که در ایام این ایلخان برخوردار شدند.^{۱۹}

سقوط سلطنت خوارزمشاهیان شرایط ناگواری را برای مسلمانان به همراه آورد و راه‌های آسیای مرکزی را برای رسوخ و نفوذ غربیان و مسیحیان باز کرد. مسیحیان اروپا و خاور نزدیک با مردم مسیحی ترک آسیای دور ارتباط مستقیم یافتند.^{۲۰} گیوک تحت تأثیر دو تن از مشاوران و مربیان‌ش که عیسوی مذهب بودند به مسیحیت و مسیحیان التفاتی خاص داشت. مسیحیان از بلاد مختلف به درگاه و دربار گیوک خان روی آوردند. لذا کار نصارا در عهد او بالا گرفت آن چنان که مسلمانی را یارای آن نبود که با ایشان بلند سخن بگوید.^{۲۱} با نزدیکی مسیحیان به عوامل قدرت، آنها از نوعی مصونیت و امنیت سیاسی و عقیدتی برخوردار شدند خان به آنها معافیت‌هایی واگذار و آنها را از صدمه و آزار آحاد جامعه برحذر داشت.^{۲۲} گیوک خان حتی امر به ایجاد دایره خاصی در حراست از حقوق مسیحیان در برابر مسلمین در تشکیلات اداری مغولان کرد تا به امور مختلف مسیحیان رسیدگی کند.^{۲۳}

البته ماجرای سالهای ۱۲۴۲-۱۲۳۷ هـ.ق. گویای این واقعیت بود که مغولان در مواجهه با اقوام بیگانه و وصول به خواست‌ها و تمایلات و مقاصد سیاسی و نظامی خود، مسیحی از مسلمان نمی‌شناختند، چرا که مغولان در این سال‌ها مرگ و وحشت را در سراسر اروپای شرقی آفریدند و آن بلاد را چون شرق-امپراتوری اسلامی- در هم کوبیدند با این حال به تعبیر ساندرز آنها در پرتو انجیل قرار گرفته و وسیله‌ای شدند تا آیین مسیح در جهان شرک و بت‌پرستی مغولان راه پیدا کند.^{۲۴}

با مرگ گیوک خان، منگوقا آن پسر تولوی، عهده‌دار فرمانروایی و زمامداری در امپراتوری مغولی گردید. وی از تمام ادیان در پیشرفت مقاصد سیاسی خود استفاده کرد.^{۲۵} مسیحی بودن مادر منگوقاآن دلیل مضاعفی بود تا او نسبت به آنان با رأفت بیشتری برخورد کند. وی ریاست دیوانخانه‌ی خود را به یک نفر مسیحی از قوم کرائیت واگذار کرد،^{۲۶} سیاست مذهبی گیوک چنان بود که هر یک از مذاهب گمان می‌بردند که امپراتور پیرو آیین آنهاست.^{۲۷} منگوقاآن در جبران تظلم و اجحافی که در عهد گیوک بر رعایا و دهقانان شده بود، فرمان کرد که علمای اسلام و دانشمندان نصارای مسیحی از مالیات و تکالیف دیوانی معاف باشند اما یهودیان را از آن استثنا کرد.^{۲۸}

منگوقاآن از پی درخواست هیتوم، فرمانروای ارمنستان که شخصاً به حضور وی رسیده بود و خواهان اتحاد مغولان و حکومت‌های مسیحی خاورمیانه و خاور نزدیک بود، فرمانی در عدم تجاوز به قلمرو وی صادر و در فرمان مشابه‌ای تمام کلیساها را از پرداخت عواض و مالیات‌ها معاف کرد و او را اطمینان داد که سپاهی بزرگ به فرماندهی هلاکوخان گسیل کرده و بغداد و خلافت عباسی را نابود خواهد کرد،^{۲۹} اما در عین حال در پاسخ به سفرا و هیأت‌های اعزامی اروپائی از دربار لوئی نهم فرانسه و پاپ خواست تا فرمان وی را گردن نهند والا کیفر نافرمانی را خواهند دید.^{۳۰}

در سال‌های پایانی حیات منگوقاآن سراسر چین و سپس ایران بدست مغولان فتح شد. قویلیقاآن پایتخت را از قره قوروم به پکن آورد، نعمات و برکات ناشی از سلطه بر بخش وسیعی از جهان که تا آن روز امری بی‌سابقه بود، اگرچه شرایط جدید رقابت میان دو عنصر ایرانی و چینی را در امپراتوری مغول تشدید کرد،^{۳۱} اما قویلیقای بودائی در سلطنت طولانی خود در برابر پیروان ادیان از جمله مسیحیان همچنان به سیاست مدارا و تسامح رفتار کرد اما متأثر از کلمچی مشاور مسیحی خود گاه به مسلمانان سختگیری می‌کرد.^{۳۲}

قوبیلای امر کرد، قرآن مجید، تورات و انجیل را به زبان مغولی ترجمه کنند^{۳۳} و چون اسلاف خود نسبت به کیش نسطوری مسیحی حسن ظن داشت و در مجالس رسمی، مسیحیان را می‌پذیرفت و با خضوع و خشوع انجیل را می‌بوسید، و ضمن صدور فرامینی کیشیان مسیحی را چون علما و روحانیون دیگر ادیان از پرداخت مالیات و عوارض معاف و برای آنها مزایایی برقرار کرد^{۳۴} به طریق نسطوری مقیم بغداد در ۱۳۷۵ ه.ق. هم در عهد قوبیلای یک مقام عالی روحانیت و "اسقفی اعظم" در پکن تأسیس کرد و بعد از آن قوبیلای حاکمیت ایالت چن-کیانگ را به یک مسیحی واگذار کرد و او هم به سرعت کلیسایی را در آنجا بنا نهاد.^{۳۵} قوبیلانقاآن متأثر از تحریک عیسویان تبلیغ و ترویج دین اسلام در چین را طی صدور فرمانی ممنوع کرد.^{۳۶}

شرایط جدید حاصل از استیلا و استقرار امپراتوری مغولی در عرصه بین‌المللی روزگار مصادف با ایام پس از تهاجم گسترده مغولان به رخم خونریزی، خشونت‌ها و ویرانی‌های اولیه، امنیت و صلحی به سنت پایدار و تحت امارت یک واحد سیاسی فراگیر یعنی مغول را حاصل آورد. رشد مسیحیت و اهتمام امرا، بزرگان و مردمان در آن سوی جیحون و سیحون در دل دشت‌های دور و پرت صحرای قره قورمتا خطه‌ی خان بالیغ پایتخت قوبیلای، امپراتور مغولی خود تابعی از آن بود، حضور و وجود همسران مسیحی در دربار مغولی و خان‌های بزرگ امپراتوری مغولی نشان از کثرت مسیحیان و اهمیت رابطه و مراوده میان غرب مسیحی و شرق بودائی و مسلمان داشت.

مسیحیت در روزگار ایلخانان در ایران

عصر زمامداری ایلخانان در ایران را می‌توان از یک نظر به دو دوره مسلمانی و نامسلمانی تقسیم کرد. مراد از این تعبیر، انفکاک میان دوره‌ای است که در آن ایلخانان بر کیش و آیینی غیر از اسلام بوده و بالتبع مسلمان نبوده‌اند و هم معرفی دوره‌ای که

زمامداران ایلخانی به آیین اسلام در آمده و عملاً مسلمان شده‌اند. لذا جایگاه مسیحیت و مسیحیان در هر کدام از این دو دوره‌ی متفاوت، می‌تواند شرایط متفاوت و ناهمگونی داشته باشد، چنانکه بواقع چنین بود.

مسیحیت و مسیحیان در عصر نا مسلمانی ایلخانان از حیث اقبال و استقبال خاصه ایلخان یا مشاوران و ملازمان و بیوت و حرامسرای وی یا ضرورت و الزامی که از نوع رابطه با غرب و جلب همکاری و حسن ظن دستگاه پاپ ناشی می‌شد، شرایط فردی و اجتماعی ویژه‌ای را تجربه کرد که در اعصار بعد نه فقط تکرار نشد بلکه گاه، حالتی متضاد یافت. به ویژه در آغاز دوره استیلای ایلخانان در ایران به دلیل همراهی و معاضدت و مشاورت مسیحیان در فتح بغداد، توقع و سهم خواهی‌های پیدا و پنهان آنها را در ساختار و تشکیلات جدید بالا برد، لذا به تعداد کلیساها و دیرها در سراسر ایران خصوصاً آذربایجان و هم بر تعداد پیروان دین مسیح با پشتکار مبلغان که در گوشه و کنار به تبلیغ و تشویق به گرایش به مسیحیت مشغول بودند افزوده شد.^{۳۷} هلاکو در معیت سردارانی از مغول به ایران آمد که بر آئین مسیحی بودند. بایجو نویان، بوقا تیمور و کیتبوقا از سرداران مغولی و مسیحی برجسته از آن میان بودند.^{۳۸} در جنگ بغداد که شش روز به طول انجامید، عیسویان بغداد به ترغیب کیتبوقای مسیحی جملگی سپاه هلاکو را همراه بودند.^{۳۹} سقوط بغداد سبب مسرت گرجیان، آرامنه، نسطوری‌ها و یعقوبیان گردید.^{۴۰} با این حال هلاکو هیچ‌گاه مسیحی نشد، اما همواره مدافع آنها بود، در فتح بغداد با آنکه مسلمانان قتل عام شدند مسیحیان هیچ صدمه‌ای ندیدند. هلاکو حتی یکی از قصرهای خلیفه‌ی بغداد را به بطریق نسطوری ارزانی داشت^{۴۱} از عواملی که این تمایلات مسیحیت‌گرایی هلاکو را پررنگ می‌کرد، مادر و همسر وی بودند که هر دو به آیین مسیح بودند.^{۴۲}

در عهد حاکمیت هلاکو خان (۱۲۶۵-۱۲۵۴ م.) مسیحیان در کنار بودائیان از اعتبار زیادی برخوردار بودند و امتیازات و آزادی‌های بسیاری بدست آوردند که تا آن زمان بی-سابقه بود.^{۴۳} مسیحیان در این دوره اجازه یافتند کلیساهای متعددی در آذربایجان و دیگر نقاط ایران بنا کنند.^{۴۴} کلیسای سوپ سرکیس‌خویکه هنوز پابرجاست^{۴۵} از آثار و ابنیه این نوع است. در تمام این دوره مسیحیان از حمایت هلاکو خان برخوردار بودند تا جایی که وی به عنوان حامی مسیحیان شناخته شده‌ی خاص و عام بود.^{۴۶} در مجموع باید گفت تشکیل حکومت ایلخانی بدست هلاکو علاوه بر حاکمیت دادن قواعد و قوانین یاسا در ایران بانفوذ آیین بودا و تقویت مسیحیت همراه بود، تا جایی که مسیحیان ایران، هلاکو خان و دوقوز خاتون همسر مسیحی وی را نجات دهنده خود تصور می‌کردند.^{۴۷}

با مرگ هلاکو فرزند او آباقا بر اریکه امارت ایلخانی جلوس کرد. او چون پدر بودائی بود اما به مسیحیت اظهار علاقه می‌کرد، دو قوز خاتون مادر مسیحی وی در شکل دهی به این علاقه نقش وافری داشت. در ۶۷۸هـ.ق. / ۱۲۸۱م. واردنها درگذشت و طبق رسم معمول شورای نسطوریان در نزدیکی بغداد برای انتخاب جانشین او منعقد گردید و از بین داوطلبان، کشیشی مغولی بنام مارکوس انتخاب و با لقب ماریا هبالاهای سوم جاثلیق بغداد شد. آباقا خان ماریا هبالاها را چون یاری صمیمی به گرمی پذیرفت، ردایی را که بر دوش داشت بر شانهاش انداخت و کرسی را که بر آن نشسته بود به او تعارف کرد و پاییزهایزیرین به او هدیه کرد.^{۴۸}

در عهد ایلخانی آباقا فرمانروایان گرجستان، ارمنستان و بیزانس با او متحد گشتند، روابط ایلخانان با اروپا در روزگار او به اوج خود رسید. از دیگر سو ازدواج وی با یک پرنسس مسیحی - مریم دختر میخائیل هشتم امپراتور مسیحی بیزانس - این علاقه و اعتقاد را تعمیق کرد.^{۴۹} وی علاوه بر مریم، همسر مسیحی دیگری بنام قداى خاتون داشت.^{۵۰} آباقا

اگرچه خود بودایی بود^{۵۱} اما به کیش مسیحی تعلق خاطر داشت.^{۵۲} نفوذ مسیحیت در دوره آباقا و ارغون تا حدی بود که سکه‌هایی با نوشته الاب، الام، و ابن روح القدس، ضرب شده که باقی مانده است.^{۵۳} حتی بر زبان شایع بود که آباقا پیش از ازدواج با مریم دختر امپراتور روم - میخائیل هشتم - به توصیه امپراتور مسیحی شده است.^{۵۴} آباقا ۱۷ سال با اختیار و استقلال سلطنت کرد و در ۶۸۰ هـ.ق / ۱۲۸۱ م. از افراط و مداوت در شرب خمر،^{۵۵} در آن شرایط که مسلمانان تحت فرمان آباقا و در اثر نفوذ بودائیان و مسیحیان ایام سختی سپری می‌کردند، بصورت ناگهانی درگذشت^{۵۶}.

حد فاصل مرگ آباقا (۶۸۰ هـ.ق.) تا رویکار آمدن ارغون (۶۸۳ هـ.ق.) یک دوره کوتاه امارت مسلمانی ایلخانان در عهد احمد تکودار تجربه شد، اما با قتل احمد تکودار، دیگر بار ایلخانی نا مسلمان عهده دار امارت ایلخانی در ایران شد. ارغون در ۶۸۳ هـ.ق. / ۱۲۸۴ م. بر سریر سلطنت نشست^{۵۷} و با امارت یافتن وی دیگر بار مغولان بر ایرانیان پیشی گرفتند، مسیحیان به تکاپو پرداختند و مغولان در کار آن شدند تا یاسایچنگیز را حیات دوباره بخشند. مهم‌ترین اقدام ارغون تجدید نیروی مسیحیان در داخل ایران بود که از پی اقدامات ایلخان پیشین - تکودار مسلمان - به انزوا رفته و از صحنه دور شده بودند. ارغون امر کرده بود که در حوالی خرگاهش کلیسایی برپا نمایند به گونه‌ای که طناب آن با طناب خرگاه سلطان بهم متصل باشد تا در مواقع لزوم ناقوس آن به صدا در آید. ارغون در مراسم افتتاح این کلیسا شرکت نمود، مسیحیان سرودی ساختند و در آن سلامتی خان مغول از خدا طلب می‌شد. مشوق ارغون در این امور، خاتون‌های مسیحی، خاصه اروک خاتون خواهر زاده دوقوز خاتون بود. نفوذ این زن در ارغون به حدی بود که وی امر به عدم اجازه ورود مسلمانان در دستگاه حکومتی کرده بود.^{۵۸} این ایلخان سیاست مذهبی هلاکو و آباقا را

پیش گرفته و از بودائی‌ان و مسیحیان در برابر مسلمانان حمایت می‌کرد، دوره فرمانروایی او برای مسیحیان مناسب، اما برای مسلمانان سخت‌تر از دوره آباقا بود.^{۵۹}

در عهد ایلخانی ارغون با صدارت سعدالدوله یهودی و قدرت‌گیری یهودیان^{۶۰} مسیحیان هم که در دوران کوتاه امارت تکودار نفوذ و جایگاه خود را از دست داده بودند موقعیت خود را بهبود بخشیدند^{۶۱} و شماری از رهبانان دو مینیکن و فرانسیسکن در تبریز مستقر شدند^{۶۲}. ارغون که نقشه لشکرکشی علیه ممالک مصر را در سر می‌پروراند مایل بود روابط دوستانه‌ای با دولت‌های مسیحی برقرار نماید از این رو در صدد تقویت و توجه به مسیحیان داخل ایران برآمد.^{۶۳} سیاست خارجی ارغون، اتحاد با جهان مسیحی علیه مسلمانان شام و مصر بود و نیز به عبارتی مخالفت با خانان ارودی زرین بود. سیاست داخلی او بازگشت به سنت‌های هلاکو و آباقا یعنی ارج نهادن به عنصر مغولی و بخشیان بودائی و رونق کلیساها، معابد، کنائس، و گسترش روابط با غرب و ادامه جنگ با شام و مصر و تلاش برای پیروزی بر مخالفان بود، ارغون بسیاری از مناصب مهم کشوری را به مسیحیان و یهودیان سپرد.^{۶۴}

همه‌ی اقدامات داخلی ارغون نه به جهت تمایل شخصی وی به مسیحیت بلکه در جلب دوستی سلاطین اروپایی و صلیب‌نویس، به همین دلیل دوران ارغون را می‌توان یکی از پربرترین ادوار تاریخی ایلخانان در ارتباط با غرب، دربار پاپ و کلیسا به شمار آورد.^{۶۵} عامل این ارتباط‌ها و رفت و آمدها در روزگار ارغون میان دربار او و دنیای مسیحی غرب مسیحیان نسطوری بودند که خواه در لباس روحانی، یا در جامه‌ی بازرگان در دستگاه شاه مسیحی مغول مقام والایی یافته بودند.^{۶۶}

اظهار علاقه و تمایل ارغون به مسیحیت و مسیحیان بیشتر از انگیزه‌های سیاسی او ناشی می‌شد که سعی داشت تا امکان اتحاد با دولت‌های مسیحی را بر ضد ممالیک مصر

فراهم سازد.^{۶۷} از جمله کارهای ارغون تعمیر و بازسازی کلیسای مارشلیطه مراغه بود که در ایام احمد تکودار صدمه دیده بود، در ایام او عیسویان از دیار شام و روم بغداد و آتن و کشیشان رو به حضرت او نهادند و اطبای ملازم او بیشتر مسیحی بودند. در عصر او کار نصارا بالا گرفت و هیچ مسلمانی را یارای آن نبود که با آنها به صدای بلند سخن بگوید.^{۶۸} ارغون ۳۷ ساله در شرایطی که سیاست‌های مذهبی خود و وزیرش سعدالدوله یهودی نارضایتی شدید مردم را سبب شده و مصائب زیادی را برای جامعه مسلمان ایجاد کرده بود مریض شد.^{۶۹} گویی او را مسموم کرده بودند.^{۷۰} حال او رو به وخامت نهاد و جمعی از امرای مغول که صدرات و اقدامات اجتماعی - اقتصادی و سیاست‌های دینی سعدالدوله منافع آنها را در خطر انداخته بود از فرصت استفاده کرده و او را به قتل رساندند.^{۷۱}

پس از مرگ ارغون اکثریت امرای مغول رسولی را به بلاد روم فرستاده و گیخاتو را که فرمانروای آسیای صغیر بود از مرگ ایلخان مطلع و برای جانشینی دعوت کردند.^{۷۲} بنابراین از پی مرگ ارغون، گیخاتو (۶۹۴-۶۹۰ هـ.ق.) بر تخت ایلخانی و امارت مغولان جلوس کرد. در زمان او وضع مسیحیان از یهودیان بهتر بود اگرچه وی اجازه نمی‌داد که مسیحیان در امور حکومت و مملکت دخالت کنند.^{۷۳}

گیخاتو از پشتیبانی اوروک خاتون همسر ارغون برخوردار بود وی سیاست چنگیز را در خصوص مذهب بکار برد و از تمام علمای مذهب دعوت نمود و از آنان خواست برای سلامتی او دعا کنند.^{۷۴} اما در عین حال گیخاتو بیشترین توجه مذهبی را به علمای مسیحی ابراز و اعمال می‌داشت، آنان از آزادی عمل بیشتری برخوردار بودند،^{۷۵} به علاوه وی پول زیادی را در اختیار مسیحیان گذاشت. در ایام امارت ایلخانی وی بود که - بنا بر سفرنامه مارکوپولو - پولوها به ایران رسیدند و دختری را که قویلای برای ارغون فرستاده بود آوردند

و به گیخاتو دادند او دختر را به غازان داد. خان به پولوها قول مساعد در بازگشت به اروپا را داد و چهار لوحه طلائی (پایزه) به معنی اجازه عبور و تأمین آذوقه به آنها سپرد.^{۷۶}

گیخاتو در مراسم کلیسایی و اعیاد مسیحیان شرکت می کرد ماریه بالاهاى سوم اسقف نسطوریان که به علت نکث کار مسیحیان اعتبار گذشته‌ی خود از دست داده بود از این دوران دوباره تجدید قوا نموده و بیش از پیش خود را به دربار نزدیک کرد. ربان صومه نیز در این عهد به عنوان سفیر دربار ایلخانی و نسطوریان شرق نزد پاپ و سلاطین اروپایی در رفت و آمد بود.^{۷۷} گیخاتوبه ماریه بالاهاى سوم اجازه داد تا در نقاط گوناگون کلیساهای جدید بنا کند، اما در خلال جنگ‌های گیخاتو و بایدو و قدرت‌گیری عناصر ایرانی و مسلمان شرایط حیات سیاسی و اجتماعی مسیحیان تحت‌الشعاع قرار گرفت. عدم رعایت "یاسا" و سنت‌های عمومی مغولی و کنار گذاشته شدن عنصر مغول از عرصه سیاست و سپاهگیری از جمله گناهان و خطایای سلطان گیخاتو شمرده شد. لذا بایدو از نوادگان هلاکو بر خان یاغی شده و گیخاتو به قتل رسید.^{۷۸}

در دوره بایدو (۶۹۴ هـ.ق) وضع به گونه‌ای در آمد که به قول آقسرایبی «همت بر هدم مسجد چنان مصروف داشتند که نزدیک بود منع اذان و صلاه کنند و مساجد را بیوت اصنام سازند»^{۷۹} بایدو پس از رسیدن به مقام ایلخانی دست اندرکار احیای یاسا و تجدید نیروی مغولان شد، در دوره‌ی او سیاست‌های دینی عهد ارغون از جمله سخت‌گیری بر مسلمان‌ها تکرار شد.^{۸۰}

قتل گیخاتو و جلوس بایدو خان بر تخت ایلخانی ۶۹۴ هـ.ق. / ۱۲۹۵ م. و تدابیر و مواضع غازان شرایط را به حد کفایت از خود متأثر کرد. غازان فرزند ارشد ارغون خان جلوس بایدو بر اریکه ایلخانی را مورد توجه و اعتنا قرار نداد. در این میان جمعی از

سپاهیان سپاه ایلخان مقتول جانب غازان خان را گرفته و از بایدو خان فاصله گرفتند،^{۸۱} که در نهایت منجر به پیروزی غازان خان و نابودی بایدو گردید.

با جلوس غازان خان بر اریکه امارت ایلخانی و پذیرش اسلام از جانب وی عهد نامسلمانی ایلخانان به پایان رسیده و دیگر تکرار نشد و استراتژی دینی دربار ایلخانی نسبت به مسیحیان، دنیای غرب مسیحی، و نوع رابطه و مرادوه با آنها تغییر کرد. اگرچه این تغییر به یکباره و صد در صد نبود و اهتمام به امور مسیحیان ولو کم‌رنگ و سطحی تا پایان حضور ایلخانان در ایران وجود داشت. اما از آنجا که نواختن مسیحیان در ایران و اهمیت دادن و اهتمام‌ورزی در امور آنها بیشتر امری حکومتی و حسب رعایت اقتضائات سیاسی بود تا پاسداشت نوعی باور قلبی و اعتقاد ژرف دینی. با از میان رفتن آن ضرورت-ها و اقتضائات رویکرد دربار و بزرگان حاکمیت از جمله ایلخان هم نسبت به آن تغییر کرد که پیامد آن حذف تدریجی حضور و نفوذ بزرگان مسیحی از دربار و ارکان قدرت و ثروت و عدم مشارکت دادن آنها در تصمیم‌گیری‌ها و مشاوره‌های مرسوم در عهد نامسلمانی ایلخانان بود. چنان که پیشتر در عهد تکودار مسلمان چنین شد، ضدیت با ممالیک از ضرورت افتاد لذا دیرها و کلیساها به مسجد تبدیل شد^{۸۲} و حتی کلیسای تبریز ویران و بسیاری از مسیحیان به قبول اسلام مجبور شدند^{۸۳}. تکودار، حتی نمایندگانی را جهت پیشنهاد صلح و دوستی نزد قلاوون سلطان مملوکی مصر گسیل داشت^{۸۴} و امرای مغولی و شاهزادگان که منافع سیاسی و اقتصادی پیشین آنها در استمرار تخاصم با ممالیک مصر و دوستی با مسیحیان بود، با تهییج و تحریک ارغون، تکودار را به قتل رساندند.^{۸۵} دشمنی دامنه‌دار مغولان و ایلخانان با ممالیک مسلمان مصر از پیشکست عین جالوت (۶۵۹ هـ.ق.) که پیشروی و فتوحات آنها را سد کرده بود و مسلمان بودن بخش وسیعی از سرزمین‌های متصرفی مغولان ایجاب می‌کرد تا دربار ایلخانی به عنوان یک نیروی

جایگزین و رقیب به مسیحیت و مسیحیان بها داده و از آن به عنوان اهرم و عاملی در برابر مسلمانان استفاده کند، ضمن آنکه دشمنی مشترک اروپای مسیحی با ممالیک بر این ضرورت می‌افزود.

در واقع قدرت یافتن مسیحیان در عهد ایلخانان تابعی از سیاست خارجی ایلخانان بود در حالی که رقبای سیاسی ایلخانان ایران، مثل اولوسجوجی و ممالیک مصر حول محور اسلام با هم متحد شده بودند، ایلخانان دست همکاری به سوی دول مسیحی اروپایی دراز کرده بودند، در نتیجه مسیحیت و مسیحیان در قلمرو ایلخانان و تحت تأثیر این روابط تقویت شدند و ایلخانان در خوشحال کردن دولت‌های مسیحی اروپایی و منطقه و خشنودی آنها به نواختن مسیحیان پرداختند.^{۸۶} چنان‌که در عهد نامسلمانی ایلخانان، نفوذ فرهنگی و سیاسی اروپا در ایران رو به گسترش نهاد، ایلخانان جدید به تعبیر امروزی سیاست درهای باز را در برابر غرب اعمال کردند و روز به روز بر تعداد کلیساها در سراسر ایران به خصوص آذربایجان که در آن دوره مرکز حاکمیت ایلخانی بود و نیز بر پیروان آیین مسیح با پشتکار مبلغان و کشیشانی که در گوشه و کنار به تبلیغ مشغول بودند افزوده می‌شد.^{۸۷}

خاتون‌های مسیحی دربار ایلخانی و رونق مسیحیت و مسیحیان

مغولان بر خلاف آنچه در نگاه اول از پیشینه تمدنی و منزلت فرهنگی حسب نوع عملکرد آنها در مواجهه با اقوام دیگر سرزمین‌ها خاصه ایران، به ذهن متبادر می‌شود که به واسطه خشونت‌ها و خونریزی‌ها طبیعتاً می‌بایست مردمانی به دور از فرهنگ و مدنیت و بر همان اساس بی‌توجه به مقام و منزلت زن در امور فردی و اجتماعی باشند، اما نسبت به زن و موقعیت و حقوق اجتماعی او نگاه متفاوتی داشتند و عزت و شوکت خاصی را در نوع رفتار خود با زنان و همسران خود خاصه زنان اول از خود بروز می‌دادند.

وجود و حضور زنان و خاتون‌های مسیحی در دربار ایلخانان از یک سو جهت اعتبار بخشی و پاسداشت هم‌کیشان او در بطن جامعه و ارج‌گذاری به توصیه‌ها و از سوی دیگر به منظور جلب رضایت زعمای مسیحی در دول غرب (اروپا) بود، چنان‌که آباقا پسر هلاکو تسپنه خاتون دختر میخائیل هشتم امپراتوری مسیحی بیزانس را به زنی گرفتن و علاوه بر او یک زن مسیحی دیگر اختیار کرد^{۸۸} و از دیگر سو همین همسران عاملی در تمایل و توجه مضاعف ایلخان در حمایت از کسانی بودند که با وی اشتراک عقیدتی و قومیتی داشتند و یا به واسطه تأثیری که در تربیت ولیعهد (ایلخان بعدی) حکومت داشتند نقش ایدئولوژیک خود را ایفا می‌کردند. اظهار علاقه آباقاخان به مسیحیان جدا از بعد سیاسی و درک ضرورت و اقتضائات حکومتی که بیشتر از لزوم اتحاد با دنیای مسیحی غرب در مواجهه و منازعه با مملوکان مسلمان مصر ناشی می‌شد از یک جهت دارای زمینه تربیتی و اثرپذیری از مرآده با زنان مسیحی مذهب از جمله دو قوز خاتون مسیحی و دیگری مادرش سر قوقتینی بود.^{۸۹}

دو قوز خاتون ویژگی شخصیتی منحصر به فردی داشت درایت و دانایی او سبب شده بود تا منگوقاآن، شاه بزرگ مغول در چین مشاوره با او را به هلاکو توصیه نماید نفوذ، اعتبار و اقتدار دو قوز خاتون سبب شد تا در نواحی آذربایجان و ارمنستان وضعیت مسیحیان بهبود یافته و صاحب کلیسا شوند. اردوی وی هر کجا بود بر سر در آن ناقوس می‌زدند، از این رو آرامنه و عیسویان ایران هلاکو و دو قوز خاتون را منجی خود می‌پنداشتند.^{۹۰} هلاکو از باب توجهی وافری که به مسیحیان و مسیحیت داشت در نگاه اروپائیان و مسیحیان اروپا "کنستانتین جدید" شمرده می‌شد.^{۹۱} تا جایی که مرگ هلاکو در ۶۶۲ هـ.ق / ۱۲۶۵ م. و اندکی پس از آن مرگ دو قوز خاتون را به منزله افول دو ستاره دنیای مسیحیت تلقی کردند.^{۹۲}

اما حضور "ماریا" که در اصل قرار بود با هلاکو ازدواج کند اما با مرگ او زن فرزند او شد، در دربار جانشین هلاکو (آباقا) که اهتمام ویژه‌ای به آیین و اعتقاد خود داشت، خلاء حضور پشتوانه‌ای در دربار ایلخان را برای حمایت از مسیحیت و مسیحیان پر کرد، روحانیون مسیحی از قبل اهمیتی که او به امور مسیحیان داشت مورد عنایت و احترام قرار گرفتند و مسیحیان به حلقه واسط دو دربار ایلخانی و بیزانس از سویی و دربار ایلخانان ایران و واتیکان و دیگر ملل اروپا از دیگر سو تبدیل شدند. از دیگر زنان منتفذ دربار ایلخانی اوروک خاتون همسر مسیحی ارغون بود. وی خواهرزاده دوقوز خاتون همسر هلاکو بود. نفوذ او در دربار ایلخانی چنان بود که ورود مسلمانان به دربار را ممنوع اعلام کرد^{۹۳}، اعتبار و نفوذ این زن در دربار ایلخانی چنان بود که در عهد سلطنت گیخاتو، برادر ارغون، با اثربخشی خود وی را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد.^{۹۴}

در مجموع باید گفت رو آوری مغولان و ایلخانان مغولی ایران به همسران مسیحی و تکریم و تحیب آنها از یک سو حسب سیاست‌های جاری و نوع رویکرد سیاسی و سیاست خارجی آنها بود و از دیگر سو همین زنان به واسطه نفوذی که در دربار و شخص ایلخان پیدا می‌کردند بزرگداشت مسیحیت و مسیحیان را در متن جامعه سبب می‌شدند و تبعات و پیامدهای اجتماعی این هر دو در عصر استیلای اینخانان نامسلمان رونق کار مسیحیان و مسیحیت را در پی داشت.

نتیجه‌گیری:

مسیحیت در دوره حاکمیت ایلخانان مغول در ایران از شرایط متغییر و بعضاً مطلوب مسیحیان برخوردار بود. زندگی فردی و اجتماعی مسیحیان در عصر ایلخانان خاصه در عهد نامسلمانی ایشان به حد کفایت از پشتوانه حاکمیت برخوردار شده و دوره‌ی بی‌نظیری را در تمام تاریخ حیات خود در ایران تجربه کرد. خط‌مشی مذهبی مغولان پیوسته تابعی از استراتژی سیاسی ایلخانان خاصه سیاست خارجی بوده و لزوم یارگیری در مواجهه با دشمن شکست‌ناپذیر خارجی آنها یعنی ممالیک مصر، سبب شد تا آنها در روآوری به غرب مسیحی، تسامح و تساهل بیشتری نسبت به مسیحیان داخل ایران روا داشته و مسیحیان در تبلیغ و ترویج آیین و آداب خود، ساخت کلیسا نفوذ در دربار و ارکان قدرت و ثروت آزادی بیشتری داشته باشند.

سیاست آزادی مذهبی و فقدان تعصب دینی مغولان که از آن به تسامح و تساهل مذهبی دوره حاکمیت ایلخانان یاد می‌شود منتج از یک سری علل و عوامل پیدا و ناپیدا بود که در مجموع بر آیندی از سیاست‌ورزی و سیاسی کاری ایشان در امر دین بود. جذب زنان مسیحی در دربار، انتخاب مشاوران و کارگزاران مسیحی، مراد به با تجار و مبلغان و کشیشان مسیحی، و اهتمام عمومی در امور عموم مسیحیان ایران عصر ایلخانی جملگی برآمده از اقتضائات و ضرورت‌هایی بود که مناسبات داخلی و جهانی روزگار ایلخانان آنرا طلب می‌کرد. چنان‌که با تغییر این مناسبات در ادوار انتهایی حاکمیت ایلخانان، این سیاست هم تغییر یافته و رویکرد مذهبی آنها هم متفاوت گردید.

سیاست تساهل و تسامح، نوعی برابری‌جویی و مساوی‌انگاری ادیان و پیروان ادیان مختلف آنهم از نوع برآمده از تکامل انسانی و خردورزی و عقلانیت و یا حتی بی‌تفاوتی و لاقیدی آنها نبود بلکه یک استراتژی و خط‌مشی کلان بود که وجوه ناپیدای بسیاری در طراحی و اجرای آن پنهان بود. عدم توجه تعصب‌آمیز مغولان به یک آیین چه شمینزم

باشد یا بودایی، اسلام یا مسیحیت، دست و دل آنها را در نزدیک شدنشان به هر یک از این آیین‌ها و ادیان حسب ضرورت زمانه باز می‌گذاشت. به علاوه کینه و نفرتی از توجه نابرابر به سایر ادیان در دل پیروان آن ایجاد نمی‌کرد. ایلخانان گاه و بی‌گاه پیروان ادیان مختلف را می‌نواختند و آنها را در اجرا و انجام مقاصد دینی و سیاسی خود آزادی عمل حساب شده‌ای می‌بخشیدند. شمنیزم را با اسلام، اسلام را با مسیحیت، مسیحیان را با اهل سنت، سنی‌ها را با تشیع و گاه آنها را با بودائیسیم محدود می‌کردند.

نکته اینکه شمنیزم محدود به امرا و کارگزاران و سپاهیان و سربازان مغولی بود، بودائیسیم هم دامنه نفوذ بسیار محدودی در میان مردمان داشت. ایران و ایرانیان تا قبل از استیلای ایلخانان در ۶۵۶ هـ.ق. تجربه پذیرش و آمیزش بیش از شش قرن با اسلام و آیین و آداب اسلامی داشتند و این همان چیزی بود که مغولان خاصه ایلخانان نا مسلمان از آن خوف داشتند به ویژه آنکه نوعی اشتراک میان ممالیک مسلمان مصر و ایرانیان سنی مذهب که در این دوران در اکثریت بودند احساس می‌کردند، لذا پیوسته به ادیان و پیروانی که در گونه‌ای از ضدیت با این خیل کثیر بودند توجه داشتند در این میان مسیحیت امکان بیشتری برای این تقابل داشت. لذا آنها در عهد نامسلمانی بیشترین توجه را به مسیحیت و مسیحیان مبذول داشتند. و از همین رویکرد تشیع و شیعیان در عصر ایلخانان آزادی عمل مبسوطی را کسب می‌کنند و خواجه نصیر طوسی شیعی و کیتبوقای مسیحی دو مشاور ارشد و کاردان هلاکو خان شدند.

سیاست خارجی مغولان یک عامل حداکثری در جذب و جلب مسیحیان داخل و رشد تشکیلات کلیسایی و رونق تبلیغ و ترویج آیین مسیح در این دوران بود. خاتون‌ها و پرنسس‌ها که به آیین مسیحی بودند در تربیت ولیعهد و تأثیرگذاری بر ایلخان رنگ و روح اعتقاد خود را تبلور می‌بخشیدند و مشاوران و کارگزاران حسب اعتقاد یا انتفاع خود در تعمیق و تشدید این باورها و باورمندی‌ها اثرگذار بودند و نتیجه آن شد که مسیحیت و مسیحیان به پشتوانه حمایت حاکمان و حاکمیت دوره‌ی طلایی حضور خود در ایران را در عهد حاکمیت نامسلمانی ایلخانان تجربه کرد.

یادداشت‌ها

- ۱- مورگان، دیوید، مغولها، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۵۵ و ۱۴۹.
- ۲- بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عصر مغول، ۳ ج، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱، ص ۵۵؛ مورگان، مغولها، ص ۸۲.
- ۳- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، مترجم محمود میر آفتاب، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۲۶.
- ۴- همانجا.
- ۵- شبانکاره‌ای، محمد ابن علی ابن محمد، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، چ دوم، امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۲۴۶.
- ۶- رشیدوو، پی، نن، سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ترجمه اسداله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۵.
- ۷- مورگان، مغولها، ص ۵۱؛ تیموری، ابراهیم، امپراتوری مغول در ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۶.
- ۸- مورگان، مغولها، ص ۵۰.
- ۹- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۲۰۳-۲۰۴.
- ۱۰- رجب زاده، هاشم، آیین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل اله همدانی، تهران، توس، ۱۳۵۵، ص ۵۷.
- ۱۱- قزوینی، یحیی ابن عبداللطیف، لب التواریخ، چاپ اول، تهران، بنیاد گویا، ۱۳۶۳، ص ۲۲۷.
- ۱۲- رشیدالدین فضل اله، جامع التواریخ، ج ۲، به اهتمام بهمن کریمی، تهران، شرکت اقبال و شرکاء، ۲ ج، ۱۳۳۵، ص ۸۸۱، ۹۱۸.
- ۱۳- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ رجب زاده، آیین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل اله همدانی، ص ۵۷.
- ۱۴- بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عصر مغول، ج ۱ و ۲، تهران، نشر دانشگاهی، چ اول، ۱۳۶۷، صص ۳۷۱-۳۷۲.
- ۱۵- مورگان، مغولها، ص ۵۰.

- ۱۶- همان، ص ۵۱.
- ۱۷- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۲۰۴.
- ۱۸- رشیدوو، سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ص ۱۷۸.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- ساندرز، ج. ج، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابولقاسم حالت، تهران، امیر کبیر، چ سوم، ۱۳۷۲، ص ۸۱.
- ۲۱- رشیدالدین فضل اله، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳، ج ۱ و ۲، ص ۵۷.
- ۲۲- گروسه، رنه، امپراتوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، چ دوم، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۳۳.
- ۲۳- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ص ۱۷۹.
- ۲۴- ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۹۳.
- ۲۵- گروسه، امپراتوری صحرائوردان، ص ۴۵۵.
- ۲۶- همان.
- ۲۷- رشیدالدین فضل اله، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۵۹۱.
- ۲۸- میرخواند، محمد ابن خاندوشاه بلخی، روضه الصفا، تهذیب و تلخیص عباس زریاب خویی، چ اول، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۸۷۳.
- ۲۹- گروسه، امپراتوری صحرائوردان، ص ۴۶۲.
- ۳۰- رشیدوو، سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ص ۲۹۹.
- ۳۱- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ۱۳۷۹، ص ۸۱-۸۰.
- ۳۲- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۲۰۶.
- ۳۳- خواندمیر، غیاث‌الدین محمد، تاریخ حبیب‌السیر، به اهتمام محمود دبیر سیاقی، تهران، خیام، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۶۶.
- ۳۴- گروسه، امپراتوری صحرائوردان، ص ۴۹۷.
- ۳۵- همان، ص ۵۰۱.

- ۳۶- همان، ص ۵۰۳.
- ۳۷- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ص ۹۰۸.
- ۳۸- جوینی، عظام‌الملک علاء‌الدین ابن محمد ابن شمس‌الدین جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، ۳ جلد، تهران، پدیده، ۱۳۳۴، ج ۳، ص ۲۸-۳۴.
- ۳۹- جوزجانی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۹۴.
- ۴۰- وصاف‌الحضره، شهاب‌الدین عبدالله، تجزیه‌الامصار و ترجیه‌الاعصار، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۸، ج ۳، ص ۴۳.
- ۴۱- گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۵۲۸.
- ۴۲- بیانی، شیرین، زن در ایران عصر مغول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۲؛ رشیدالدین فضل‌اله، جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۸، ۷۸۷.
- ۴۳- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ج ۲، ص ۳۷۹.
- ۴۴- رشیدالدین فضل‌اله، جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۸.
- ۴۵- ریاحی، محمد امین، تاریخ خوی، تهران، انتشارات طوس، چ اول، ۱۳۵۲، ص ۶۷-۶۹.
- ۴۶- رشیدالدین فضل‌اله، جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۸.
- ۴۷- صفا، ذبیح‌اله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، دانشگاه تهران، ج ۳، ۱۳۵۱، ص ۱۱۵؛ ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۱۱۷ و ۱۲۸.
- ۴۸- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ج ۲، ۱۳۵۷، ص ۹۰۹.
- ۴۹- رشیدالدین فضل‌اله، جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۷۷.
- ۵۰- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۱۸۸.
- ۵۱- مرتضوی، منوچهر، مسایل عصر ایلخانان، چ دوم، تبریز، آگاه، ۱۳۷۰، ص ۱۷۵.
- ۵۲- اقبال‌آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، چ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۲۰۲.
- ۵۳- ترابی طباطبایی، سید جمال، رسم‌الخط اویغوری و سیری در سکه‌شناسی، نشریه شماره ۶، موزه آذربایجان، تبریز، انتشارات اداره کل موزه‌ها، ۱۳۵۱، ص ۲۲۰.
- ۵۴- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۲۴۲؛ مرتضوی، مسایل عصر ایلخانان، ص ۱۷۵.
- ۵۵- نطنزی، معین‌الدین، منتخب‌التواریخ، به اهتمام پروین استخری، چ اول، اساطیر، ۱۳۸۳، ص ۱۱۹.

- ۵۶- ابن‌العبری، غریغوریس، مختصر التاریخ الدول، ترجمه ابراهیم آیتی، تهران، علمی فرهنگی، چ هفتم، ۱۳۷۷، ص ۳۹۶؛ رشیدالدین فضل‌اله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۷۹.
- ۵۷- نطنزی، منتخب التواریخ، ص ۱۲۰.
- ۵۸- معلوف امین، جنگهای صلیبی، ترجمه هوشنگ مهدوی، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۶۹، ص ۱۰.
- ۵۹- ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۱۳۱.
- ۶۰- وصاف الحضرة، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار، ج ۲، ص ۱۳۸؛ منشی کرمانی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۸.
- ۶۱- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ج ۲، ص ۴۲۶.
- ۶۲- همان، ج ۳، ص ۹۶۳.
- ۶۳- همان، ج ۲، ص ۴۲۶.
- ۶۴- گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۶۰۸.
- ۶۵- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ج ۲، ۱۳۵۷، ص ۹۶۰.
- ۶۶- معلوف امین، جنگهای صلیبی، ص ۳۵۵.
- ۶۷- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۲۲۲-۲۲۳.
- ۶۸- شبانکاره ای، ۱۳۷۶، ص ۴۸.
- ۶۹- بویل. جی. آ. تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۱۴۷.
- ۷۰- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ۱۳۷۹، ص ۲۰۲.
- ۷۱- رشیدالدین فضل‌اله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۲۴-۸۲۵؛ میرخواند، ۱۳۳۹، ۵ / ۳۶۲ - (۳۶۷
- ۷۲- رشیدالدین فضل‌اله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۲۹.
- ۷۳- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ج ۲، ص ۴۳۱.
- ۷۴- وصاف الحضرة، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار، ج ۲، ص ۲۶۲.
- ۷۵- رشیدالدین فضل‌اله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۳۰.

- ۷۶- میلیونه، ایل، سفرنامه ماکوپولو، ترجمه منصور سجادی و آنجلایروحانو، تهران، گویش، ۱۳۶۳، ص ۳۱.
- ۷۷- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ۱۳۷۹، ص ۲۰۵-۲۰۶.
- ۷۸- همان، ص ۲۰۷.
- ۷۹- الاقسرائی، کریم الدین محمد، مسامره الاخبار و مسایره الاخبار، به اهتمام عثمان توران، آنکارا، دانشگاه آنکارا، ۱۹۴۲م، ص ۱۸۵.
- ۸۰- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ج ۱، ص ۴۳۲؛ اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۲۲۴.
- ۸۱- اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۹۵.
- ۸۲- گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۶۰۶.
- ۸۳- اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۲۲۴.
- ۸۴- وصاف الحضره، تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار، ج ۲، ص ۱۱۳.
- ۸۵- رشیدالدین فضل اله، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۸۰۰-۷۸۸.
- ۸۶- اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۲۰۳-۲۰۲؛ صفا، ذبیح اله، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۹۰۳-۹۰۱.
- ۸۷- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ۱۳۷۹، ص ۹۰۸.
- ۸۸- اشپولر، برتولد، ایران در قرون نخستین اسلامی، مترجم جواد فلاطوری، چ دوم، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۸۸.
- ۸۹- بیانی، دین و دولت در ایران عصر مغول، ج ۲، ۱۳۸۱، ص ۹۰۸-۹۰۳.
- ۹۰- اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ۱۳۶۵، ص ۱۹۸.
- ۹۱- ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۱۲۸.
- ۹۲- باسورث، لمبتن و...، تاریخ ایران کمبریج، گردآورنده جی. آ. بویل، مترجم حسن انوشه، چ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، ج ۵، ص ۵۱۴.
- ۹۳- معلوف امین، جنگهای صلیبی، ص ۶۰۹.
- ۹۴- وصاف الحضره، تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار، ج ۲، ص ۲۶۳.